نياز بشر به پيامبران

محمدباقر شريعتى سبزوارى

ضرورت و نياز بشر به بعثت پيامبران را با بيان يك نظريه رايج و موجود بين برخى از اقشار تحصيل كرده و مرفه جامعه آغاز مى كنيم . برخى از ثروت مندان و تحصيل كردگان قديم و جديد, پزشكان و اساتيد رشته هاى مختلف دانشگاهى بر اين باورند كه پيامبران الهى براى تعليم و تربيت توده هاى عوام و قشر بى بضاعت شهرى و روستايى مبعوث شده اند تا آنان را تربيت و كنترل نمايند و بدين وسيله جامعه گرفتار هرج و مرج و دزدى و غارتگرى نشود, آنان را از آتش ترسانيده و به بهشت برين نويد داده اند تا با فقر و تبعيض و مشكلات خود و مشكلاتى كه نظام هاى سياسى و اقتصادى براى آن ها به وجود آورده اند, بسازند و سر به شورش نگذارند تا خود و طبقات فاضله زندگى شرافت مندانه اى داشته باشند.

بديهى است كه متفكران و انسان هاى دانشمند و با شخصيت كه از وجدان و فرهنگ والايى بهره مندند, نيازى به گفتارهاى پيامبران ندارند, و اصولاً آنان مخاطبان تعيلمات دينى نمى باشند, چرا كه به مقتضاى عقل و فرهنگ, احساس تكليف و مسئوليت و تعالى وجدان, هرگز به آلودگى هاى اخلاقى و عملى نزديك نمى شوند, به مستمندان و حادثه ديدگان همواره كمك كرده و مى كنند و به هيچ وجه به هم نوعان خويش آزار نمى رسانند,بلكه بشر دوستى و تعاون را در هر عصر و زمان به اوج اعلاى خود رسانيده و مى رسانند; به عبارت روشن تر تكاليف الهى همچون نماز, روزه, حج, جهاد, خمس, زكات و اجتناب از محرمات و ساير برنامه هاى اخلاقى و تربيتى, به منظور احياى فضايل انسانى و كنترل غرايز و هواهاى نفسانى مى باشد تا قانون شكنى, آدم كشى, تجاوز, سرقت ولاابالى گرى از ميان برود, و اين تعاليم, مناسب شأن انسان هاى عادى و فاقد فرهنگ و عناصر ماجراجو و عقده اى و كم سواد است نه براى انسان هاى متمدن و با فرهنگ .

در برابر اين گروه, برخى از مستضعفان فكرى و فرهنگى معتقدند تكاليفى كه پيامبران از ناحيه خدا آورده اند, مخصوص طبقه مرفه و تحصيل كرده و ممتاز جامعه است. آنان كه از غم تحصيل روزى و معاش فارغ مى باشند, بهتر مى توانند به تحصيل فضايل و احكام بپردازند,در حالى كه همت آدم هاى گرسنه و فقير و كارمند و كارگر, كسب معاش است و زمينه اى براى انجام فرايض ندارند. اين عده اگر اندك توجهى كنند مى بينند كه اكثر قريب به اتفاق پيروان انبيا, طبقات مستمند بوده اند.

ييكى از اشكالات قشرهاى ثروت مند و به اصطلاح روشن فكران اين بود كه چرا طبقات ضعيف اطراف پيامبران را گرفته اند:( قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ الأَرْذَلُونَ 1;آيا به تو ايمان بياوريم و حال آن كه طبقه هاى پست و رذل از تو پيروى مى كنند.)

برخى ديگر پا را از اين هم فراتر گذاشته, مى گويند: تعليمات انبيا, مخصوص پاكان و نيكان است. اولياى خدا شايسته اند كه نماز بخوانند و حج و روزه را پاس دارند. ما لياقت نداريم او را پرستش كنيم. ما كجا و عبادت خدا كجا؟ أَيْنَ التُرَابُ وَ رَبُّ الأَرْبَابُ؟

برخى ديگر محيط نامساعد را بهانه ترك فرايض مى كنند و مى گويند: ما نماز مى گزاريم و روزه مى گيريم, ليكن وقتى وارد اجتماع مى شويم با مشاهده صحنه هاى مهيج گناه و معاشرت هاى ناجور, دين و ايمان و اثرات معنوى عبادتمان بر باد مى رود. بنابراين, محيط آلوده اروپا و آمريكا, معنويت و دين دارى را بر نمى تابد.2

گروهى نيز تنبلى و نداشتن مسكن و چيزهاى ديگر را حربه قرار داده اند تا بى دينى خود را توجيه كنند.

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون نديدند حقيقت ره افسانه زدند

اين گونه عذرتراشى ها نمى تواند مجوزى براى شرك در دين و بى ايمانى و لا ابالى گرى باشد.

عموميت رسالت پيامبران

در اين جا دلايلى را كه بر عموميت رسالت پيامبران دلالت دارد, مى آوريم تا شبهات يكى پس از ديگرى بر طرف شود.

ييكم ـ بدون شك پيامبران طبقه خاصى را مورد خطاب خويش قرار نمى دادند, بلكه تمام قشرها و گروه ها را مورد عتاب و خطاب قرار مى دادند. پيامبران اولوالعزم نيز كه در شعاع بسيار گسترده اى به تبليغ مى پرداختند, همه اقشار جامعه را مد نظر داشتند. از اين رو قدرت هاى موجود, مترفين و سرمايه داران با آنان درگير مى شدند و حتى قشرهاى مستضعف را بر ضد پيامبران مى شوراندند.

دوم ـ آن چه از متون دينى و نصوص مذهبى و شيوه تبليغ پيامبران به وضوح بر مى آيد, عموميت تبليغ است. موسى بن عمران تنها براى طايفه و قوم محروم بنى اسرائيل مبعوث نشده بود, بلكه براى قبطيان و فرعونيان نيز مأموريت داشته است.

قرآن به موسى و هارون مى فرمايد: (إذْهَبَا إِلى فِرْعَوْنَ إنَّهُ طَغى فَقُولا لَهُ قَوْلاً ليِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ اوْ يَخْشي3; به سوى فرعون برويد كه او تحقيقاً سر به طغيان برداشته و سرهنگى مى كند, بلكه ادعاى خداوندى دارد [آن گاه شيوه هدايت او را چنين توصيه مى كند] از طريق سخنان نرم و رفتار ملايم با او برخورد كنيد, شايد متنبه و بيدار شده و از فرجام طغيان بترسد و دست از آن بردارد.)

سوم ـ قرآن در خصوص پيامبر خاتم(ص) مى فرمايد: (وَ مَا أرْسَلْنا ك إلاّ كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيراً وَ نَذِيراً;4 ما تو را نفرستاديم مگر براى عموم مردمان تا نويد بخش و بيم دهنده براى بشر باشى.)

و نيز مى فرمايد:( و َمَا أرْسَلْنا ك إلاّ رَحْمَةً لِلْعَالَمِين;5و ما تو را جز براى اين كه رحمت (عام) براى جهانيان باشى, نفرستاده ايم). در آيه ديگر اشاره به نزول قرآن كرده و چنين مى فرمايد: (تَبَارَكَّ الَّذى نَزَّلَ الفُرْقَانَ عَلى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً;6مبارك است خدايى كه فرقان بر بنده اش فرو فرستاد تا براى تمام جهانيان هشدار دهنده باشد.)

اهداف اجتماعى در بعثت انبيا

اصولاً اهدافى را كه پيامبران در طى بعثت تعقيب مى كردند, بدون شك جنبه كلى و فراگير داشته است; به عبارت ديگر تمام اقشار جامعه را در بر مى گرفته است. در اين جا به بعضى از آن اهداف به گونه فشرده اشاره مى شود:

1ـ قسط و عدالت

قرآن مى فرمايد: (لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيَّنَاتِ وَ أَنَْزَلَْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أنْزَلْنَا الْحَدِيد فَيهِ بَأسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنّاسِ;7تحقيقاً ما پيامبران را با دلايل و معجزات فرستاديم و كتاب و ميزان را نيز براى آنان نازل داشتيم تا مردم براى اجراى قسط و عدالت به پا خيزند.آهن را نيز فرستاديم كه در آن عذابى شديد و منافعى براى مردم است). اين آيه اشاره دارد به اين كه با ستمگران و متمرّدان از عدالت و قسط اجتماعى بايد با زبان آهن سخن گفته شود. بدون ترديد اقامه قسط و عدل اجتماعى بدون تعاون و پذيرش اكثر افراد اجتماع, امكان پذير نيست, بنابراين در تعقيب اين هدف, عموم انسان ها مورد توجه مى باشند .

2ـ حل تضادهاى درونى جامعه

ييكى از اهداف و حكمت هاى بعثت پيامبران, حل تضادهاى اعتقادى, اقتصادى, سياسى, اجتماعى و اخلاقى جوامع است كه جز با داورى منصفانه و تربيت مردم با موازين الهى, تحقق پيدا نمى كند. قرآن مى فرمايد:(كَانَ النّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّه النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لَيَحْكُمَ بَيْنَ النّاسِ فِيما اخْتَلَفُوا فِيهِ ;8مردم, امت يگانه و واحدى بودند (همگى بر فطرت توحيدى وجود يافته بودند, ولى بر اثر انحراف از آن دچار اختلاف شديد شدند, خداوند متعال پيامبران را مبعوث كرد تا اختلافات آنان را برطرف سازند و مجدداً آنان را به وحدت فطرى و ملى برسانند.)

انسان ها در آغاز پيدايش, به حكم فطرت اوليه, داراى يك مذهب و عقيده بودند و همگى بر صراط توحيد و اعتقاد به خدا سلوك مى كردند, ليكن تضاد منافع و رشد غرايز حيوانى و انحراف از مكتب پيامبران ـ پس از اين كه اجتماعات گسترده شد ـ باعث شد تا اصطكاك ها و اختلاف ها پديد آيد; به عبارت ديگر طبيعت مدنى داشتن و يا غريزه استخدام متقابل و بالاخره تأمين نيازهاى مادى و معنوى, ايجاب كرد تا افراد بشر به شكل اجتماعى زندگى كنند و در زندگى جمعى, وجود تضادهاى داخلى طبيعى است. ريشه تضادهاى درونى يا مولود عقيده است و يا برخاسته از منافع اقتصادى, اختلافات نژادى, قومى, فرهنگى و خصلت هاى فردى مانند جلب منافع شخصى و دفع ضررها و زيان ها است كه همه آن ها ريشه در غرايز نفسانى دارد .

بشر براى بهتر زيستن, نياز به تربيت, قانون و حكومت دارد و پيامبران براى تحقيق چنين اهداف فراگير و جهانى و لازم مبعوث شده اند. قانون بايد مطابق با آفرينش انسان و سعادت واقعى او باشد كه آن هم جز از طريق وحى امكان پذير نيست.

3ـ پرورش و آموزش همگانى

ييكى از اهداف بلند پيامبران, تعليم و تربيت تمام افراد بشر است و در اين رسالت ارجمند, ثروت مند و فقير و عالم و جاهل مساوى اند. انبيا به وسيله تعليمِ كتاب و تزكيه و شكوفا ساختن استعدادهاى فطرى و عقلانى, مردم را تربيت و هدايت مى كنند. قرآن از زبان حضرت ابراهيم به اين ضرورت و نياز اجتماعى اشاره مى كند و مى فرمايد: رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولا ًمِنْهُمْ يَتْلوُا عَلَيْهِمْ آيَاتكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكتَابَ وَ الْحكْمَةَ وَيُزَكّيهِمْ إنَّكَ أنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمْ;9 پروردگارا! در ميان نسل و ذريه من رسولانى مبعوث فرما تا آيات روشنگرانه و بيداركننده تو را بر مردم تلاوت نمايند و كتاب و دستورات و حكمت و بينش دينى را به آنان تعليم دهند و ايشان را تزكيه كرده, از رذايل اخلاق پاك گردانند. قطعاً تو عزيز و حكيمى.

در نهج البلاغه نيز مطالبه تعهدات و ميثاق هاى فطرى و بيدار ساختن استعدادهاى عقلانى, از اهداف بعثت و فلسفه وجودى انبيا شمرده شده است. تفصيل اين مطلب در صفحات بعدى خواهد آمد.

مراتب مخاطبان انبيا

در اين قسمت تذكر اين نكته ضرورى به نظر مى رسد كه درست است پيامبران الهى براى هدايت تمام مردم مبعوث شده اند, ولى با وجود اين, براى هر طبقه اى به زبان خاصى تبليغ مى كردند. اين جمله معروف است كه رسول خدا(ص) فرمود: (نَحْنُ مَعَاشِرَ الأَنْبِيَاء نُكَلِّمُ الّناسَ عَلى قَدْرِ عُقُولِهِمْ; ما گروه پيامبران به ميزان عقل مردم با آن ها صحبت مى كنيم). از اين رو پيامبران براى قشر فرهيخته و ممتاز جامعه نيز اسرار و حكمت هايى دارند و آنان مى توانند از گفتارهاى عميق تر پيامبران بهره گيرند. اگر كتاب اسرار الصلوة مرحوم امام خمينى ـ رحمه اللّه ـ و يا كتاب هاى عرفانى را مطالعه فرماييد, خواهيد فهميد كه نماز و حج و روزه اى كه از طبقات تحصيل كرده و ممتاز جامعه و عارفان به خوبى ها و بدى ها انتظار مى رود غير از نماز توده هاى بى سواد و عوام است. البته هر دو نماز مقبول درگاه حق قرار مى گيرد, ليكن از نظر كيفيت و عروج روحانى, تفاوت اساسى دارند.

ميان ماه من تا ماه گردون

تفاوت از زمين تا آسمان است

بعضى مطالب پيامبران مخصوص خواص است و بعضى ديگر ويژه خاص الخاص مى باشد. به فرموده امام صادق(ع), قرآن كريم عباراتى دارد واشاراتى, حامل لطايفى و حقايقى است; عوام تنها از عبارات آن بهره مى برند, ولى اشارات و لطايف آن مخصوص انديشمندان و طبقات فاضله است و حقايق آن كتاب در حد فهم پيامبران مى باشد.

در حديث است كه در قرآن كريم آياتى وجود دارد كه بشر صدها سال بعد مى تواند به اسرار آن پى ببرد. بعضى از آيات, مخصوص علماى گياه شناسى, جنين شناسى و زمين شناسى و عالمان هيئت و نجوم است و افراد عادى به سادگى نمى توانند آن ها را بفهمند. بنابراين, فهم دينى مراتبى دارد و هر طبقه اى در حد درك و علم و دانش خود مى تواند از آن برداشت كند و بهره مند گردد.

قرآن ظاهرى دارد و باطنى

نكته اى كه ذكر آن لازم است اين كه قرآن كريم ظاهرى دارد و باطنى و براى باطن آن نيز باطنى است تا هفتاد بطن, ليكن هيچ معنايى از آن مفاهيم معناى ديگر را نفى نمى كند, چرا كه معانى آيات در طول هم قرار دارند نه در عرض يكديگر; مثلاً اولين مرتبه, فهم معناى لغويِ كلمات يك آيه است, سپس نوبت به مفاهيم اصطلاحى و عرفى آن مى رسد و پس از آن, تفسير ظاهرى آيه مورد توجه قرار مى گيرد; پس از تفسير معمولى, نوبت به تفسير عرفانى آيات مى رسد,كه ويژه عرفاست; سپس نوبت به تأويل آيه مى رسد. هر مرتبه اى زمينه ساز فهم مرتبه ديگر است; چنانچه مقطع ابتدايى زمينه ساز مقاطع ديگر است و هيچ گونه منافات و تضادى ميان اين مفاهيم نمى باشد .

مثال ديگر: كشاورز يك مشت علف سبز روى تپه را نعمتى براى گوسفندان مى شناسد; دكتر دارو ساز آن را با آزمايش به دارويى شفا بخش تبديل مى كند; عارف با مشاهده جمال آن سبزه, جمال حق را در آن متجلى مى بيند و مدهوش مى شود; فيلسوف درسى براى معرفت الهى از آن برداشت مى كند و عابد عوام نيز از به هدر رفتن سبزه و نداشتن حيوان علف خوار حسرت مى كشد.

برگ درختان سبز در نظر هوشيار

هر ورقش دفترى است معرفت كردگار

بنابراين در محتواى دين, حكمت ها و اسرارى است كه جز طبقات فاضله و فرهيخته, ديگران را از آن خبرى نيست. عالى ترين مسائل علمى, اقتصادى, اجتماعى, سياسى, اخلاقى, عرفانى و فلسفى در متون و نصوص اسلامى وجود دارد كه جز فيلسوفان, عارفان و دانشمندان كسى نمى تواند از آن بهره مند گردد.

دين دارى راستين در سايه پرورش عقل و علم و دانش تأمين مى گردد. در آيات و روايات درباره تعقل و انديشيدن فراوان بحث شده به طورى كه درك بسيارى از آن ها منوط به علم و دانش برشمرده شده است. آنان كه جهل و بى سوادى و ساده انديشى بر آن ها سايه انداخته گاهى با اعمال و رفتار خود به دين و دين باوران ضربه وارد مى كنند.

حضرت على (ع) مى فرمايد: (اى مردم بدانيد كه كمال دين در طلب علم و عمل به آن است).10 هر چه انسان عاقل تر و دانشمندتر باشد, مفاهيم دينى را بهتر مى تواند درك كند .

در محضر پيامبر اكرم (ص) از مسلمانى ستايش كردند, حضرت فرمود: (كَيْفَ عَقْلُ الرَّجُل; عقل او چگونه است؟ عرض كردند: اى رسول خدا, ما از تلاش و كوشش وى در عبادت و كارهاى خيرش باز مى گوييم, شما از عقل او مى پرسيد؟ فرمودند: مصيبتى كه از ناحيه حماقت احمق به جامعه مى رسد, از فسق و فجور بدكاران به مراتب بدتر است.

خداوند متعال فرداى قيامت مقام بندگان را به مقدار عقل و خرد آن ها بالا مى برد و بر اين اساس به قرب خداوند نايل مى گردند.)11

در حديثى آمده: ( قَوَامُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ وَلادِينَ لِمَنْ لا عَقْلَ لَهُ;12 قوام و شخصيت انسان به عقل اوست و كسى كه عقل نداشته باشد, دين ندارد.)

قرآن مى فرمايد: صاحبان عقل و خرد كسانى هستند كه به عهد خدا وفادارند و پيمان هاى او را نمى شكنند و همان ها هستند كه آنچه را خدا به پيوند آن ها توصيه كرده پيوند مى زنند و از خدا مى ترسند و از سوء حسابرسى در هراسند.13

بنابراين, عالمان و فرهيختگان اگر به دين گرايش پيدا كنند, به مراتب در رونق بازار دين مؤثرترند تا انسان هاى كم شعور و بى فرهنگ و متعصب كه همواره چهره دين را با اعمال متعصبانه خود سياه كرده اند. امثال طالبان از اين سنخ افرادند.

انسان و بعثت پيامبران

انسان موجودى است مركب از روح و جسم و عقل و غرايز كه استعدادهاى بالقوه فراوانى در او نهفته است. به مقتضاى عقل و روح, آدمى طالب زيبايى و كمال مطلق است و از نظر غرايز حيوانى, خواهان لذت مطلق و نامحدود مى باشد. بين اين دو دسته از خواسته ها و نيازها تضاد برقرار است, زيرا كه هر كدام را مركز و كانونى است كه آدمى را به سوى خود مى كشاند. به قول مولوى:

جان گشايد سوى بالا بال ها

تن فكنده در زمين چنگال ها

حد جسمت يك دو گز خود بيش نيست

روح را تا آسمان جولان كنى است

تا به بغداد و سمرقند اى همام

روح را اندر تصور نيم گام

حوايج مادى انسان از قبيل: غذا, لباس, مسكن, شغل, كسب و كار و ازدواج و توليد نسل, محدود است و وقتى تأمين شود, انسان آرام مى گيرد; اما نيازهاى روحى و عقلانى اش محدوديتى ندارد. اين نوع نيازهاست كه باعث سيرى ناپذيرى انسان در ساير جهات و عرصه ها نيز مى شود. مثلاً در صورت داشتن مسكن, پوشاك, شغل و مقام سعى مى كند مجدداً مسكن خويش را تغيير دهد و از لباس ها و پوشاك هاى متنوع استفاده كند.

حالت تجدد خواهى و تنوع پذيرى او در حوزه غرايز و خواسته هاى نفسانى هم متوقف نمى شود و اين همان خواسته هاى روحى است كه در حوايج مادى دخالت مى كند و انسان را به تنوع و تجدد وا مى دارد .

تعالى الله يكى درياى پر شور

كز او بر تشنه آرد تشنگى زور

گر از وى تشنه اى صد جرعه نوشد

به ياد جرعه ديگر خروشد

گذشت اين گفت گو از چون و از چند

نه آب آخر شد و نه تشنه خرسند

انسان در بعد نيازهاى عقلانى, حد و مرزى نمى شناسد. با اين كه هنوز مسائل طبيعت را نشناخته, مى خواهد اسرار ماوراى طبيعت را به دست آورد. مى خواهد بداند از كجا آمده و چرا آمده و براى چه آفريده شده و فرجام كارش چيست ؟

انسان انديشمند با ذوق طبيعى و سابقه فطرى خويش ساعت ها از خواب و خوراك و لذايذ مادى چشم مى پوشد و با افكار شيرين و تخيلات شاعرانه خويش سرگرم مى شود و زمانى به مشاهده زيبايى ها در مناظر طبيعى و جمال موجودات مى پردازد .

آرى, در وجود انسان روح لطيفى است كه غذايش طرايف و لطايف جهان است, مشاهده قامت برافراشته سرو و رخسار زيباى گل, شنيدن نغمه هاى جان افزاى بلبل, گردش جويبارها, آهنگ آبشارها, تماشاى مرغ زارها و ماه و ستاره ها, براى ارواح لطيف بيش از غذا لذت بخش است; ولى عملاً نمى تواند به گلى عشق بورزد كه پس از چند روز پژمرده مى شود; با ستاره مأنوس شود ليكن با افول آن مواجه گردد, به ماه عشق بورزد كه پس از چندى از ديده ها مى رود, به خورشيد دل ببندد,ليكن غروب آن را مشاهده كند و فرياد سر دهد: (إنّى لا اُحِبُّ الآفِلِينَ.)

ييكى از رسالت هاى رسولان الهى, نشان دادن جمال مطلق و ثابت و كمال بى نهايت است. كلمه مقدس لاإلهَ إلاَّ اللّهْ كه براى نفى همه معبودها, قدرت ها و جمال و كمال هاى غير ثابت و فناپذير است, اولين رسالت پيامبران مى باشد.

آرى, پيامبران به كمك دين فطرى و راستين, زيبايى حقيقى جهان را به بشر نشان مى دهند, چرا كه زندگى خشك و جامه مكرر, خسته كننده است; ولى پيامبران روح زيبايى و عرفان و كمال به عقل اعطا كرده و آدمى را به مشيت كلى و حكمت الهى آشنا مى سازند و صفات جلال و جمال حق را در مظاهر خلقت به او مى نمايانند و بدين سان عشق انسان را از مخلوقات بالاتر برده به عشق خالق جهان تبديل مى كنند و به وى مى فهمانند كه دل بستگى به خلاق عالم به مراتب معقول تر است از دل دادن به مبعودهاى ثانى و زودگذر .

اى دوست شكر بهتر يا آن كه شكر سازد

خوبى قمر بهتر يا آن كه قمر سازد

بى عقل نشايد تو كز پيه كشى روغن

بنگر تو در آن عقلى كز پيه بصر سازد

اى خواجه تو باشى بِه در دانش و دربينش

يا آن كه به هر لحظه صد فكر و نظر سازد

مقتضاى حيات معقول

ييكى از علل نياز به پيامبران, هدايت و رسانيدن انسان ها به زندگى معقول است. خداوند متعال انسان را به عنوان موجودى ممتاز و جانشين خود در زمين خلق كرده و تمام عوامل معيشت و رفاه را براى او مهيا ساخته است: (خَلَقَ لَكُمْ مَا فِى الأَرْضِ جَمِيعاً; آنچه در زمين است به سود شما انسان ها آفريده است). (وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ…; ما خورشيد و ماه و ستارگان را به منفعت شما مسخر گردانيديم تا از آن ها استفاده كنيد و حيات و زندگى به شما بخشيديم و لباس هستى را بر اندامتان پوشانيديم). در عين حال زندگى در صورتى جالب و شيرين است كه توأم با آرامش و قرين خوش بختى و تكامل باشد و درد و رنج و مرگ و ميرها نيز يك نوع حلاوت و لذت در كام انسان ها داشته باشد وگرنه انسان خودكشى را بر ادامه زندگى ترجيح خواهد داد.

حيات كنونى به گونه اى طراحى شده كه نيش و نوش آن در هم آميخته و حيات دنيا را دار بلا و مصيبت ساخته است. انسان بايد به جايى برسد كه لذت ها, دردها, كام يابى ها و ناكامى ها در كامش شيرين و يك سان باشد. رسيدن به اين مرحله در پرتو تلاش و شناخت هدف و راه و رسمِ زندگى امكان پذير است; به عبارت ديگر بايد انسان خوش بختى واقعى را بشناسد, چرا كه متفكران بشر همواره درباره خوش بختى دچار تناقض و تضادند .

برخى ترك دنيا و كوبيدن غرايز را سعادت مى شمارند و جمعى بهره بردارى از لذايذ دنيا و ارضاى كامل تمايلات را سعادت مى پندارند. گروهى سعادت را در ترك ارزش هاى اخلاقى و پرداخت آزادانه به لذايذ حيوانى دانسته اند و در صورتى كه زندگى به كام انسان تلخ شد, خودكشى را سعادت پنداشته اند. برخى نيز راه اعتدال را در پيش گرفته اند.

اديان موجود جهان به جز دين اسلام, برنامه معقول و جامعى براى معرفى عوامل سعادت و كسب خوش بختى ندارند, مضافاً اين كه خيلى از برنامه هاى آن ها خرافى و غير قابل قبول است. از سوى ديگر مى دانيم تا بشر راه رسيدن به حيات طيب و معقول را پيدا نكند, زندگى آرام و سعادت مندانه اى نخواهد داشت. وانگهى نوع بشر به دليل روح استخدام و به خدمت گرفتن ديگران يا به علت رفع زيان ها و جلب منافع و بهزيستى و يا به علت طبيعت مدنى داشتن, ناگزير به زندگى اجتماعى است و در حيات جمعى, اصطكاك منافع, باعث به وجود آمدن تضاد و تزاحم مى گردد. تضادها و درگيرى ها زندگى را تلخ تر از زهر مى كند و موجب پيدايش روحيه تعدى و تجاوز به حقوق ديگران مى شود. در صورتى كه شرط اول به وجود آمدن حيات معقول, همكارى و زندگى مسالمت آميز افراد يك ملت و جامعه است. ولى تفاوت هوش و استعدادها به اضافه غريزه برترى جويى,ايجاب مى كند كه انسان ها به فكر تسخير ديگران و قبضه كردن قدرت سياسى و منافع اقتصادى, بدون هيچ مانع اخلاقى و رادعِ حكومتى باشند. از سوى ديگر محدوديت امكانات مادى به اضافه تلاش همه جانبه آحاد جامعه براى به دست آوردن قدرت و ثروت معيّن و مشخص باعث تجاوز انسان ها به حقوق يكديگر مى شود. از آن جا كه حكومت هاى كنونى نتوانسته اند زندگى پاك و آرام بخشى را براى بشر به ارمغان بياورند, انسان سرگردان بايد به مقررات و حكومتى بينديشد كه داراى ويژگى هاى زير باشد تا بتواند به خوش بختى برسد:

1ـ پاسخگوى خواسته هاى ذاتى و فطرى انسان باشد;

2ـ منافع همگانى را بر طبق شرايط كاريِ علمى و فكرى و براساس عدالت تأمين كند;

3ـ همه ابعاد وجودى انسان را از نيازهاى مادى و روحى فراگير باشد;

4ـ انسان ها به آن مقررات ايمان داشته و عشق بورزند;

5ـ نيازهاى اخلاقى و مادى انسان به صورت عادلانه و حكيمانه تأمين شود;

6ـ ضمانت اجرايى آن در قدم اول, درونى و در گام بعدى, برونى باشد.

بدون شك چنين مقرراتى را بايد آفريدگار بشر تشريع كند, چرا كه:

اولاً: عقل بشر محدود است و نمى تواند انسان را با تمام ابعادش بشناسد;

ثانياً: عقل ها متفاوت است و هر كدام تحت تأثير آداب, فرهنگ و سنن ملى و محيط اجتماعى خاصى قرار دارد و قانون گذار نمى تواند ذهن خود را از تمام انگيزه ها, عقده ها و عقيده ها پاك نمايد تا قانون درستى تشريع كند;

ثالثاً: بشر در صورتى به قانونى ايمان پيدا مى كند كه از ناحيه خداى عادل و حكيم تشريع و به وسيله پيامبرانش به او ابلاغ گردد;

رابعاً : قانون اجتماعى بايد با ارزش هاى اخلاقى و معنوى و ايمان به خدا و روز جزا توأمان گردد, تا ضمانت اجرايى پيدا كند;

خامساً: بشر در تعبد و التزام به هر قانونى نياز به الگوى جامع و كامل دارد تا سر تسليم و خضوع فرود آورد;

سادساً: انسانى كه به خدا ايمان دارد انتظارش اين است كه خداوند متعال نمايندگانى از ميان انسان ها گزينش و براى بشر مبعوث كند تااولاً, مَثَل اعلاى اخلاق و انسان هاى كامل و عامل به قانون باشند و ثانياً, به رسم معلم و مربى, روح بشر را براى اين منظور تحت تعليم و تربيت خود قرار دهند و خواسته هاى حضرت حق را به بندگانش برسانند. اين دلايل و حكمت ها ما را با فلسفه بعثت انبيا و ضرورت آن آشنا مى كند.

بعثت انبيا از منظر امام على (ع)

حضرت على (ع) در اولين خطبه نهج البلاغه پس از اشاره به خلقت آدم مى فرمايد: ثمره وساوس شيطانى, ناديده گرفتن حق تعالى به وسيله بچه هاى آدم بود به طورى كه خدا را رها ساخته و شريك هايى براى او تراشيدند و آن ها را پرستيدند و تعهدات خود را با خدا شكستند. در اين مقطع حساس خداوند سبحان از ميان فرزندان آدم پيامبرانى برگزيد و از آنان بر تبليغ وحى پيمان گرفت و رسالت را به عنوان امانت به آنان سپرد تا آن را به خلق برسانند.

سپس پيامبران را يكى پس از ديگرى مبعوث كرد تا:

1 ـ (لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ).14 و به وسيله آنان به مردم هشدار داد به پيمان هاى فطرى عمل كنند, چرا كه خداوند متعال انسان را به گونه اى آفريده است كه بر اساس طبيعت و مقتضاى فطرت و ذاتش به سوى پروردگار و پرستش و بندگى او گرايش شديدى دارد و اگر از مسير فطرت منحرف نگردد, بى گمان راه اطاعت و عبادت حضرت حق را پيش مى گيرد و به تمام تعهداتى كه به زبان فطرت با خدا بسته است, عمل مى كند.

قرآن مى فرمايد: (يَا أيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إلَى اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الَغَنِّيُ الْحَمِيد;15 اى مردم شما از هر جهت محتاج و فقير هستيد و خداوند بى نياز مطلق و ستودنى است). مى گويند هنگامى كه استالين دستش از وسايل مادى كوتاه شد, دستور داد كليساها و مسجدها را باز كنند و براى شفاى او دست نياز به سوى خداى بى نياز برآورند.

مقصود از شهادت در آيه, شهادت فطرى و طبيعى است, خداوند ذات انسان را بر ضد او گواهى گرفت, آنان به زبان حال به ربوبيت حق اقرار كرده و مى كنند نه به زبان فال و گفتار.

و چون ساختمان انسان را اين گونه آفريده و خدا پرستى را ذات و خميره او سرشته است, از اين رو به فطرت عقل خدا را مى شناسد و به فطرت دل به او عشق مى ورزد.

كى رفته اى ز دل كه تمنا كنم تو را

كى رفته اى ز ديده كه پيدا كنم تو را

اين همان حقيقتى است كه حضرت على (ع) فرمود: پيامبران آمدند تا از مردم آنچه را كه در نهاد ذات و فطرت عقل و دل دارند, مطالبه كنند تا به مقتضاى آن ها عمل نمايند, و تعبيرى كه در قرآن آمده, جنبه سمبليكى دارد و رمزى است بين خالق و مخلوق16.

در هر صورت بعد چهارم يا بعد مذهبى از نظر روانشناسان يك امر پذيرفته شده است و فطرت توحيدى به عنوان يكى از ابعاد وجود انسان به شمار مى رود. اگر موانعى در كار نباشد, انسان از نظر فطرت و روان به خدا گرايش دارد و او را در همه جا و همه حال مى جويد.

2 ـ (وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ)17. و نعمت هاى فراموش شده را يادآورى نمايند تا عاشقانه خدا را بندگى و پرستش كنند. نعمت هاى الهى براى نوع انسان فراوان است به گونه اى كه قرآن مى فرمايد: (وَ إنْ تُعِدُّوا نِعْمَةَ اللّهِ لا ُتُحْصُوهَا;18 اگر نعمت هاى الهى را به هر وسيله اى بخواهيد بشماريد نمى توانيد). نعمت هستى و حيات, نعمت چشم و گوش و عقل و هوش, و ده ها نعمت مادى و غير مادى به بشر اعطا شده است, تذكر اين نعمت ها بر معرفت الهى مى افزايد و عشق و پرستش را در نهاد آدمى تقويت مى كند, چرا كه انسان, بى اختيار در برابر منعم خاضع مى شود و او را سپاس مى گويد.

هر قطره اى از خون را با چشم مسلح بين

تا حكمت اين صانع ماتت كند و حيران

بينى تو چه ميليون ها افواج سلحشورى

خصمانه به دفع هم صف بسته در اين ميدان

بر ضد حيات تو يك دسته هجوم آور

قومى به دفاع از تو مردانه كند جولان

3 ـ (وَ يَحْتَجَّوا عَلَيْهِمْ بِالْتَبْلِيغِ).19 مادامى كه قانون ابلاغ نشده مردم در عمل نكردن به آن معذورند و قانون گذار نمى تواند باز خواست كند, ليكن به مجرد ابلاغ, حجت بر مردم تمام مى شود.

پيامبران, گذشته از ابلاغ پيام هاى آسمانى, به وسيله حجت و دليل نيز مردم را قانع كنند تا اتمام حجت شده و عذرى براى كسى باقى نماند. به فرموده قرآن: (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ ;20 تا هر كس گمراه و هلاك شود از روى بصيرت و پس از اتمام حجت باشد و آن كس كه به هدايت زنده مى شود با دليل و حجت باشد). به همين علت است كه مى فرمايد:(و َمَا كُنّا مُعَذِّبِينَ حَتى نَبْعَثَ رَسُولاً ;21 تا رسولى را مبعوث و حجت را تمام نكنيم, احدى از متخلفان را عذاب نمى كنيم.)

4 ـ (وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ العُقُولِ).22 يكى از رسالت ها و اهداف انبيا, شكوفا ساختن و استخراج دفينه هاى عقل بشر است. عقل و فطرت مانند معدن و منبعى است كه ذخاير فراوان و گنجينه هاى زياد در آن نهفته است و چون گفته هاى انبيا همواره مطابق عقل و منطق و فطرت و وجدان است, باعث شكوفايى عقل مى شود تا جايى كه معروف است:(كُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْل حَكَمَ بِهِ الشَرْع ; هر چيزى را كه عقل بدان حكم مى كند, دين نيز همان گونه داورى مى كند). عكس آن نيز صحيح است; يعنى هر چه را شريعت و دين حكم مى كند, عقل نيز همان حكم را اعلام مى نمايد. منتها عقل در بسيارى از موارد از كشف اسرار شريعت ناتوان است. بنابراين, احكام پيامبران همان مرتكزات عقلانى است. مقصود از (ارتكازات عقلانى) يعنى آنچه در عمق عقل نهفته و فرو رفته است. منظور از (دفينه), گنجينه ها و حقايقى است كه در عقل هاى مردم مدفون گرديده است و مردم در اثر تبليغات گمراه كننده و شيطانى از آن ها غفلت كرده اند. پيامبران آمدند تا مرتكزات و دفينه هاى خِرَد را برانگيزانند و شكوفا سازند, پس شريعت با عقل و خرد رابطه تنگاتنگى دارد. در شريعت, احكامى كه بر خلاف عقل باشد وجود ندارد, پس مايه همه حقايق و معارف دينى و… در مخزن عقول و نفوس انسان ها نهفته است. به همين دليل است كه هر انسانى براى قبول يك چيزى به دنبال دليل مى رود تا وجدان و عقل را قانع كند, زيرا او هر مدعايى را كه مطابق با وجدان و عقل باشد, مى پذيرد و آنچه بر خلاف استعداد عقلانى وى باشد, قبول نمى كند.

5 ـ (وَ يُروهُمْ آياتِ اْلَمقْدِرَةِ مِنْ سَقْفٍ فَوْقَهُمْ مَرْفوعٍ وَ مَهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضوعٍ).23 يكى ديگراز علل بعثت پيامبران, نشان دادن آيات قدرت الهى است از آسمان هايى كه بالاى سر آن ها قرار دارد و زمينى كه در زير پاى آنان گسترده است.همه مردم چشم دارند تا آسمان ها و زمين را مشاهده كنند, اما نشان دادن منطقى و علمى غير از ديدن سطحى و صورى است. افتادن سيب از شاخه درخت به زمين را همه مى ديدند, ليكن نيوتن با كشف جاذبه عمومى اين سقوط را به بشر نشان داد. همگان خورشيد را مى ديدند, اما ژان ژاك روسو با توصيف علمى و عرفانى, زيبايى خورشيد را به بشر ارائه كرد. پيامبر اكرم(ص) به زبان وحى, مظاهر قدرت و شاه كارهاى خلقت را به انسان ها فهماند:(أوَلَمْ يَََرَ الَّذينَ كَفَروا أنَّ السَّمواتِ وَ الأَرْضَ كانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما ;24 مگر كافران فهم نكردند كه آسمان ها و زمين مجموعه اى به هم متصل و پيوسته بود و ما آن ها را از هم شكافتيم و هر سياره اى را در جايگاه خود قرار داديم.)25

آيا به تصادف گشت افراشته اين افلاك

بى فكر و تأمل گشت بر پاى چنين بنيان

اين كاهكشانى را كز دورى و بعد از ارض

بينيش چو ذرّاتى پاشيده بر اين كيهان

6 ـ (و َمَعايِشَ تُحْييِهمْ وَ آجالٍ تُفْنيهِمْ وَ أوْصابٍ تُهْرِمُهُمْ وَ أحْداثٍ تتَابَعُ عَلَيْهِمْ.)26 رسولان الهى مبعوث شدند تا ابزارها و وسايل زندگى را كه زنده نگه دارنده مردم است, و اجل هايى كه آنان را معدوم و فانى مى كند به آن ها بياموزند. مشقت و بيمارى هايى كه آن ها را پير و حوادثى كه پياپى آنان را احاطه مى كند به آنان تفهيم نمايند. تبيين اين امور براى آن است كه بشر به قدرت خدا پى برده و از او پيروى كند و شريعت و طبيعت را با هم هماهنگ سازد, چرا كه خداوند طبيعت را خلق كرده و شريعت را بر طبق طبيعت و اصول خلقت تشريع نموده است.

متفكران معتقدند تمدن بشر مرهون زحمات و ارشادات پيامبران است و تمام حرفه و فنون به الهام الهى بوده است. علم و عقل به تنهايى نمى توانند بشر را از دين و مذهب بى نياز سازند, چرا كه از تشخيص خير و شر و مصالح و مفاسد خويش ناتوانند. دكتر ميلربروز مى گويد:(در پرينستون از انيشتاين شنيدم كه مى گفت: علم,ما را به آنچه هست آگاه مى كند و دين است كه به تنهايى ما را از آنچه سزاوار است باشد مطلع مى سازد.)27

بوسونه مى نويسد: (مردم گمان مى كنند كه سعادت, رسيدن به آرزو است, در صورتى كه وصول به آرزو, تنها سعادت نيست; ركن مهم تر نيك بختى اين است كه شخص اول بداند و بتواند كه چه چيز را بخواهد و آرزو كند, آن گاه اگر به چنين خواسته و آرزويى رسيد سعادت مند شده است. ولى اگر مصلحت خود را تشخيص نداد و بر نفس تسلط نداشت و اراده اش تحت اختيار[ش] نبود, چه بسا چيزهايى را آرزو كند كه زيان آور و خطرناك باشد.)28

هدف نبوت و بعث

شهيد مطهرى پس از بيان نقش پيامبران در تكامل تاريخ, درباره هدف از بعثت انبيا مى نويسد:(شك نيست كه پيامبران براى هدايت مردم به راه راست و براى سعادت ونجات مردم و خير و صلاح و فلاح مردم مبعوث شده اند. سخن در اين است كه اين راه راست به چه مقصود نهايى منتهى مى شود؟ سعادت مردم از نظر اين مكتب در چيست؟در اين مكتب چه نوع اسارت هايى براى بشر تشخيص داده شده كه مى خواهد مردم را از آن نجات دهد؟اين مكتب,خير و صلاح و فلاح نهايى را در چه چيزى مى داند؟)29

در قرآن كريم به تمام اين معانى اشاره شده است, ليكن دو مفهوم به صورت مشخص و روشن بيان گرديده است: يكى, شناختن خدا و قرب به حق; دوم, برقرارى قسط و عدل در جامعه بشرى. شاهد سخن ما اين دو آيه است :

الف) (يا أيُّهَا النَّبِيُّ إنّا اَرسَلنا ك شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذيراً و داعِياً إليَ اللّهِ بِاِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنيراً ;30 اى پيامبر! ما تو راگواه و الگو [براى امت] و نويد دهنده و هشدار دهنده فرستاديم تا مردم رابه فرمان خدا به سوى او بخوانى و چراغى نور افشان باشى). دعوت به خدا از محورهاى اصلى و اهداف واقعى بعثت انبيا است.

ب) (لَقَدْ أرْسَلْنا رُسَلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكتابَ وَ الْميزانَ لِيَقومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ;31 ما پيامبران را با دلايل روشن فرستاديم و با آن ها كتاب و ميزان قرار داديم تا مردم عدل و قسط را بر پا دارند). در اين آيه, دعوت به توحيد در بعد اعتقادات, و توحيد عملى در بعد اجتماعى مورد توجه قرار گرفته است. شناخت خدا و پرستش او, مقدمه و وسيله اى براى تحقق عدالت اجتماعى است.32

به عبارت ديگر (غايت انسان بلكه هدف و كمال واقعى هر موجودى, در حركت به سوى خدا خلاصه مى شود و بس. ادعاى اين كه پيامبران از نظر هدف ثنوى بوده اند, شرك است و قابل بخشش نيست; چنان كه ادعاى اين كه هدف نهايى پيامبران فلاح دنيوى است و فلاح دنيوى جز بهره مندى از مواهب طبيعت در زندگى در سايه عدل و آزادى, برابرى و برادرى نيست, [ اين نظريه هم يك نوع ] ماده پرستى است. [واين گونه هم نيست كه] ارزش هاى اخلاقى و اجتماعى با اين كه مقدمه و وسيله وصول به ارزش اصيل و يگانه انسان يعنى خداشناسى و خداپرستى هستند, فاقد ارزش ذاتى باشند, [چرا كه اين نوع مقدمه]در عين اين كه وسيله عبور به ذى المقدمه است و در عين اين كه ارزش اصيل و يگانه از آن ذى المقدمه است, [با وجود آن] پس از وصول به ذى المقدمه, وجود و عدمش على السويه [و مساوى] نيست, [بلكه] وجودش همان گونه ضرورى است كه قبل از وصول [و رسيدن به مقصد نهايى ذاتاً ضرورى بوده است]; مانند ضرورت معلومات كلاس اول براى دست يابى به كلاس دوم و مقطع ابتدايى براى رسيدن به مقطع راهنمايى. همه اين مقاطع براى رسيدن به دبيرستان الزامى است; مانند نردبان چوبى نيست كه پس از رسيدن به پشت بام و پياده شدن از آن, ارزش ذاتى نداشته باشد.33

(ارزش هاى اخلاقى و اجتماعى نسبت به معرفت حق و پرستش حق, از نوع دوم نيست. چنين نيست كه اگر انسان به معرفت كامل حق و پرستش او رسيد,وجود و عدم,راستى و درستى,عدل,كرم,احسان, خيرخواهى, جود و بخشش و عفو و گذشت, على السويه باشد, زيرا اخلاق عالى انسان نوعى خداگونه بودن است و در حقيقت, درجه و مرتبه اى از خداشناسى و خداپرستى است [و لو به صورت ناآگاهانه]يعنى علاقه انسان به اين ارزش ها ناشى از علاقه فطرى [ و ذاتى ] به متصف شدن به صفات خدايى است; هر چند خود انسان توجه به ريشه فطرى آن ها نداشته باشد و احياناً در شعور آگاه خود منكر آن باشد. اين است كه معارف اسلامى مى گويد:دارندگان اخلاق فاضله; از قبيل: عدالت,احسان,جود و غيره, هر چند مشرك باشند, اعمالشان در جهان ديگر بى اثر نيست.اين گونه افراد اگر كفر و شركشان از روى عناد نباشد, به نوعى در جهان ديگر مأجورند. در حقيقت اين گونه اشخاص بدون اين كه آگاه باشند به درجه اى از خداپرستى رسيده اند.34

هدايت عامه

در پايان شايسته است شيوه بحث متكلمان و شهيد مطهرى را بياوريم.

مرحوم شهيد مطهرى همانند ساير حكما و متكلمان, براى اثبات نبوت از طريق هدايت عامه و قاعده لطف وارد شده اند; بدين بيان كه خداوند متعال واجب الوجود بالذات و فيّاض على الاطلاق است و تمام موجودات را ـ قطع نظر از اعطاى هستى ـ به استفاده از مواهب اين عالم نيز هدايت كرده است. (رَبَّنَاالّذى أعطى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدى). آنچه در خلقت موجودات ضرورت داشته عطا كرده, سپس آن ها را براى ادامه حيات هدايت فرموده است تا به كمال مطلوب برسند. اين هدايت يك نوع هدايت عمومى و فراگير است; به همين دليل كلمه (وحى) همان گونه كه در هدايت انسان به كار رفته, در مورد هدايت جمادات,نباتات و حيوانات نيز به كار گرفته شده است, هيچ موجودى در اين جهان ثابت و جامد نيست, بلكه دائماً سيال و روان است و به سوى مقصدى در تلاش و حركت است.

همه هستند سرگردان چو پرگار

پديد آرنده خود را طلبكار

از سوى ديگر, قراين و شواهد نشان مى دهد در هر موجودى يك نوع ميل و كششى به جانب مقصدى كه به طرف آن در حركت است,وجود دارد. آن نيروى مرموز كه آن ها را به سوى مقصدشان مى كشاند به (هدايت الهى) تعبير مى شود.

جهان ما هدف دار است; يعنى در نهاد موجودات, كششى به سوى هدف نيز ديده مى شود و هدف دارى همان هدايت الهى مى باشد. قرآن كريم وحى را منحصر به انسان نمى داند, بلكه در تمام موجودات, سارى و جارى مى داند; از مادر موسى گرفته تا زنبور عسل و آسمان ها و زمين: (فَقَضهُنَّ سَبْعَ سَمواتٍ فى يَومَيْنِ وَ اَوْحَى فِى كُل ِّ سَماءٍ اَمْرَهَا;35 خداوند آسمان هاى هفتگانه را در دو روز [دو مرحله] آفريد و در هر آسمانى, كار [مربوط به ] آن را وحى فرمود). اين وحى در راستاى نيازى است كه نوع بشر به هدايت الهى دارد.

از طرفى بشر را به جانب افقى كه ماوراى ماديات است, رهنمون مى كند و از سوى ديگر, نياز بشر را در زندگى اجتماعى تأمين مى كند, چرا كه عقل بشر نمى تواند همه بايدها و نبايدها را بفهمد. از اين رو لازم است به وسيله وحى, عقل بشر هدايت و استعدادهاى عقلانى او پرورش يابد و شكوفا شود.

قاعده لطف نيز اقتضا مى كند كه خداى لطيف و خبير بشر را به حال خود واگذار نكند, بلكه با تشريع قانون و فرستادن پيامبران, آنان را به مقصد اصلى هدايت كند. عقل بشر حداكثر در قلمرو طبيعت و جهان ماده مى تواند كارامد باشد, ولى از ماوراى طبيعت خبرى ندارد. تجربه ثابت كرده كه بشر منهاى تربيت پيامبران نتوانسته يك زندگى آرام و سعادت بخش داشته باشد; از اين رو همواره به هدايت و رهبرى انبيا نيازمند بوده است.

پى نوشت ها:

1ـ شعراء (26) آيه 111.

2ـ قرآن كريم شبيه اين بهانه جويى را از زبان تازه رفته گان نقل مى كند:( قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِين فِى الأَرْض; مى گويند: كجا بوديد كه نتوانستيد به دستورات دينى عمل كنيد؟ مى گويند: ما جزء مستضعفان زمين بوديم و در محيط بى خبرى به سر مى برديم).

در پاسخ آن ها فرشتگان مى گويند: ( ألَمْ تَكُنْ أرْضُ اللّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِروا فِيهَا; مگر زمين خدا پهناور نبود, مى خواستيد به محيط مساعدى هجرت كنيد). سپس مى فرمايد: جايگاه اين گروه جهنم خواهد بود و بد جايگاهى است:نساء(4)آيه 97.

3ـ طه (20) آيه 43و44 .

4ـ سبأ(34) آيه 28 .

5ـ انبياء (21) آيه 107.

6ـ فرقان (25) آيه 1.

7ـ حديد(57)آيه 25.

8ـ بقره(2) آيه 213.

9ـ بقره (2) آيه 129 .

10ـ گفتار فلسفى بزرگسال, ج 2, ص 102.

11ـ تفسير نمونه, ج 24, ص 329 ; به نقل از: مجمع البيان,ج 10, ص 324.

12ـ بحار الانوار, ج 1, ص 94.

13ـ رعد(13) آيه 19 ـ 20.

14ـ نهج البلاغه, خطبه اول.

15ـ فاطر(35) آيه 15.

16ـ برخى از فلاسفه معتقدند كه عالم ذر همان عالم مثال است; به عبارت ديگر, فلاسفه به عوالم سه گانه: جبروت, ملكوت و ناسوت در طول هم عقيده دارند. عالم جبروت را عالم عقول مجرده مى دانند, ولى عالم ملكوت پايين تر از عالم جبروت است. كه همان عالم مثال است. گاهى خيال و برزخ منفصل نيز ناميده مى شود و زمانى به عالم اشباح تعبير مى كنند;مانند صورت هايى كه انسان در خواب مى بيند.

عالم ناسوت, همين عالم ماده و دنيا است. مى گويند انسان دو بدن دارد: يكى, بدن مادى و ديگرى, بدن مثالى كه در عالم خواب فعاليت دارد و به سير و سياحت مى پردازد. آنان عقيده دارند خداوند در عالم مثال با وجود مثالى و بدن برزخى ما چنين پيمانى بسته است, ليكن فراموش كرده ايم. اين نظريه نيز با ظاهر آيه سازگار نمى باشد.

17ـ نهج البلاغه, همان.

18ـ ابراهيم (14) آيه 34.

19ـ نهج البلاغه, همان.

20ـ انفال (8)آيه 42.

21ـ اسراء (17) آيه 15.

22ـ نهج البلاغه, همان.

23ـ همان.

24ـ انبياء (21) آيه 30.

25 ـ آخرين نظريه علمى اين است كه كرات آسمانى و زمين, مجموعه اى متكاثف و درهم فشرده بود.

26ـ نهج البلاغه, همان.

27ـ محمد تقى شريعتى, تفسير نوين, ص 4.

28ـ همان.

29ـ مجموعه آثار, ج 2, ص 175.

30ـ احزاب (33) آيه 45.

31ـ حديد (57) آيه 25.

32ـ برداشت از: مجموعه آثار, همان, ص 174.

33ـ همان, ص 173 و 174.

34ـ مقدمه اى بر جهان بينى اسلامى, ص 179. براى تفسير بيشتر, به عدل الهى بخش پايانى مراجعه فرماييد.

35ـ فصّلت (41) آيه 12.